

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۳ اپریل ۲۰۱۲

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلیدی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۳۰

به ادامه گذشته:

بدر نظر داشت نفوذ گسترده تشکیلاتی و محبوبیت عمیقی که "ساما" در ولایات "کاپیسا" و "پروان" و ولسوالی های "میربچه کوت"، "قره باغ"، "شکر دره"، "علاقه داری ها و قریه های "کلکان"، "استالف"، "گلدره"، "بابه قشقر و .. داشت وقتی با فهم امروز به قضایا و اتفاقاتی که طی سه دهه گذشته صورت پذیرفته، نظر انداخته می شود، متوجه می گردیم که "ساما" نه تنها در همان زمان با حضور مسلحانه اش بالفعل در تقابل با سوسیال امپریالیزم شوروی قرار داشت و نمی توانست از دید قوای اشغالگر قابل تحمل تلقی گردد، بلکه به دنبال علنی شدن نفوذ آشکار و تعیین کننده آن قدرت استعماری در جبهه پنجشیر و این که روسها آگاهانه تلاش و رزیدند تا از احمد شاه مسعود، چهره ای مورد قبول عناصر ناآگاه ترسیم نمایند، و در واقع به خاطر استمرار قدرت و نفوذ شان بر افغانستان، وی را به مثابه بدیل مزدوران خلق و پرچم "پرانچه" می نمودند، موجودیت "ساما" در منطقه ای که از جانبی بتواند رگ حیاتی استعمار بین کابل و (حیرتان- شیرخان بندر) را تحت کنترل داشته همیشه بتواند، موانعی در زمینه کمالات به وجود بیاورد و از طرف دیگر به مثابه یک دیوار و مانع طبیعی از رسیدن مسعود به کابل جلو گیری نماید، مسلم است از چنین منظری هم "ساما" را به مثابه دشمن بالقوه برنامه های آینده خود دانسته، می بایست جهت سرکوب آن اقدامات لازم انجام دهد.

خلاف برخی از مناطق افغانستان که روسها یا آن مناطق را دارای اهمیت ستراتیژیک (صرف نظر از ساختمان ارضی آنها) نمی دانستند و یا هم به اساس نفوذ گسترده عوامل خاد در آن ساحه ها، مناطق وسیعی را از همسویی با مجموع مقاومت باز داشته بودند، "دند شمالی" یکی از آن نقاطی بود که روسها به هیچ وجه نمی توانستند، در قبال آنجا نیز بی تفاوت مانده با "تپ تپ پای" بعد از هر دو سال نسبت به آن، اظهار وجود نمایند.

این اولویت در لست سرکوب را "دند شمالی" تنها به خاطر آن کمائی ننموده بود که در چنان منطقه ای موقعیت داشت بلکه در کنار و به موازات آن موقعیت، فعالیت وسیع و سازمانیافته نیروهای مسلح "ساما" از همان سال ۱۳۵۷ به بعد در منطقه، که در کنار تصفیه های جسدی عناصر خاین به میهن و جواسیس دولت مزدور، مصادره برخی از اموال دولتی، خلع سلاح برخی از مراکز نظامی و امنیتی دولت، ایجاد راه بندان در بزرگراه کابل- سالنگ و از همه مهمتر بسیج مردم منطقه در خیزش های اعتصابی سازمانیافته، خود را متبارز می ساخت، روسها و نیروهای ذخیره آن را بر آن داشت تا در گام نخست حساب خود را با "ساما" تصفیه نمایند.

مشکلی که سر راه انجام چنین مأمولی مقابل روسها وجود داشت، در کنار فقدان نیروی متحزبی که به دور خلق و پرچم گرد آمده باشند، عدم برخورداری از نیروی بومی ضد "ساما" در منطقه بود. چه به یمن از جان گذشتگی و پاکبازی رهبران اولی "ساما"، آن سازمان در منطقه از چنان ابهت و اعتباری برخوردار بود که هیچ کسی حاضر نبود علیه آنها تفنگ بردارد. از آن گذشته روسها با تمام علاقه مندیی که به نابودی "ساما" داشتند به هیچ صورت نمی خواستند آن خواست شان را به قیمت ایجاد دشمنی بین مردم "دند شمالی" با جبهه پنجمش و شخص "احمد شاه مسعود" بر آورده نمایند، چه آنها با این ضراب المثل مردم منطقه که گفته اند "راه موش در آسیاست" به نیکویی آشنائی داشته و می دانستند در صورتی که شخص "مسعود" پیشقدم جنگ با "ساما" گردد به علاوه آن که از لحاظ نژادی، ملیت تاجیک را از وسط به دو نیمه می سازد، که می تواند حین تطبیق برنامه های تجزیه افغانستان مشکلاتی برای استعمار خلق نماید، بلکه در عمل برای آینده ها "خارکشت" خواهد نمود. خاری که وقتی بخواهند برنامه دوم شان را که رویکارآوردن "مسعود" باشد رویدست بگیرند، مجازات جنایات شان را دریافت خواهند داشت.

بادر نظر داشت چنین حالتی است، که باند آدم کشان اجاره ئی "گلبدین" - حزب اسلامی - که زمانی به حق وی را "تجسم ننگ و نفرت" نام گذاشته بودم، مورد توجه مخفی روسها و "مسعود" قرار می گیرد. این باند که تطاول، غارتگری، مزدوری برای اجنبی، آدم کشی و تخریب سرشت آنها را می سازد و برای رسیدن به چنان اهدافی انحصار طلبی را یگانه حلال مشکلات دانسته و می داند، در واقع به نیابت و نمایندگی از روسها و "مسعود"، از موضع آدم کشان اجاره ئی پیشقدم جنگ با "ساما" در منطقه گردیدند.

جنگهای تحمیلی که نخست از شمال "دند شمالی" یعنی مناطقی از ولایت "کاپیسا" آغاز یافت، باعث گردید تا از همان آغاز سال ۱۳۵۷ نیروهای مسلح "ساما" را از تقابل با نیروهای روسی به صورت قسمی باز داشته، به درگیری با اخوان مصروف بسازد. با آغاز درگیری ها در "کاپیسا" و به ادامه آن در "پروان" یکی از نکات مشهودی که توجه هر ناظری را به خود معطوف می داشت، صرف نظر از تفاوت در هویت افراد شرکت کننده در دو طرف جنگ که طرف "ساما" به صورت عمده عناصر انقلابی و متعهد به منافع کشور و نجات آن بود و طرف دیگر در کل خابنین به ملت اعم از فئودالها، رهنان رهائی یافته از زندان تره کی - امین، عناصر شرور و میهن فروش تمرکز یافته بودند، از لحاظ ترکیب نژادی نیز نیروهای مهاجم گلبدین از نیروهای "ساما" متمایز بودند. بدان معنا که خلاف نیروهای "ساما" که مبین وحدت تمام اقوام و ملیت های ساکن افغانستان بود و در آن تاجیک در کنار پشتون و پشتون در کنار هزاره به مبارزه اش ادامه می داد و در بین آن افراد نه رنگ و بوئی از مذهب و اختلافات مذهبی وجود داشت و نه هم سراغی از اختلافات ملیتی و زبانی به مشاهده می رسید، نیروهای مهاجم گلبدین چون از افراد بومی در بین شان انگشت شمار بود، گاهی به صورت کامل مرکب از پشتونها می بودند و زمانی هم مرکب از هزاره ها.

افراد و قومندانهای بومی گلبدین که به نیکوئی می دانستند توان رویارویی با "ساما" را ندارند در نتیجه گاهی از افراد گلبدینی تگاب و یا نجراب زیر رهبری معلم اکبر و مولوی مسلم و زمانی هم از افراد غوربند و سرخ پارسا زیر رهبری خانونال "رؤوف" معروف که یک تن از جنایتکاران بنام اخوانی بود به میدان جنگ آورده می شدند.

روسها و مزدورانش با این حرکت چند هدف را همزمان تعقیب می نمودند:

- تضعیف "ساما" تا سرحد نابودی آن

- ایجاد استخوان شکنی بین اقوام و ملیت های با هم بردار افغانستان

- خلق نفرت و انزجار همگانی علیه نیروهای مسلح ضد روسی

- مساعد ساختن زمینه های کار جذب و توزیع اسلحه برای جمعیت اسلامی و در رأس آن مسعود

جنگهای تحمیلی باند گلبدین با "ساما" در ولایات "کاپیسا" و "پروان" الی ماه عقرب سال ۱۳۵۹ ادامه یافت. در آن تاریخ نمایندگان مرکزیت "ساما" در جریان جلسه ای که با کادر های بومی آن دو ولایت داشتند بعد از مطالعه اوضاع کلی جنگ، هرچند از لحاظ نظامی نیروهای "ساما" در آن دیار به اصطلاح به آخر خط نرسیده بودند و چه بسا با تغییرات تکتیکی معینی به علاوه ادامه جنگ برای یکی دوسال دیگر برخی مناطق را نیز از تحت سیطره باند گلبدین بیرون می کردند، مگر در نهایت ادامه جنگ را به نفع مردم منطقه و تاریخ کشور تشخیص نداده، با عقب نشینی و تخلیه آن مناطق در عمل به صورت یک جانبه به جنگ میان "ساما" و باند گلبدین خاتمه دادند. – سرگذشت رفقائی را که از محل برآمدند، با تمام حزن انگیز بودن و درس هائی که می توان از آن گرفت، چون به موضوع بحث ما ارتباط ندارد، می گذاریم برای آنهایی که یا پراتیک مستقیم خودشان می باشد و یا هم به زمانی دیگری که این قلم بر آن روشنی بیندازم-

بعد از ختم جنگ و عقب نشینی رفقائی "ساما" از دو ولایت "کاپیسا" و "پروان" تا آغاز درگیری های همه جانبه بین نیروهای مسلح "ساما" در کوهدامن – به صورت مشخص قره باغ- در حدود ۸ ماه فاصله بود. در این فاصله زمانی خلاف باند گلبدین که با آوردن سیل آسای اسلحه روزتاروز قوت می یافت، نیروهای "ساما" نه تنها قادر نشدند تا عملیاتی از نوع خلع سلاح غند تقویتی "حسین کوت" را انجام دهند، بلکه به علاوه آن که با سلاح های دست داشته نتوانستند به درستی برخورد نموده و از حیف و میل آن جلو گیری نمایند- یکی از بارزترین نمونه ها که در قسمت های بعدی به تفصیل از آن یاد خواهم نمود، ضایع شدن بیش از ده ها نوع اسلحه اعم از ماشیندار های ثقیل چون "گرنیوف، پی. کا" سلاح سبک کلشینکوف، تفنگهای ۳۰۳ بور، تفنگ های شش تکه برنو، ماشیندار های پیشه، تفنگ های کره بین و از همه مهمتر راکت انداز های آر. پی جی ۷ و به صدها هزار فیر مرمی از هرکدام به اساس نقشه خاد کشتمند است که به وسیله حسین خاین تحقق یافت، چه بسا یکی از علل زوزه کشی های اخیر حسین خاین و باند بی مقدارش در وجود صادق و متباقی انقیاد طلبان انجو باز علیه این قلم، که دست شان را به دامان سایت و اواک ایران یعنی "کابل پرس" دراز نموده اند به زعم خودشان کاستن از تأثیر افشای خیانت شان باشد – کمترین آمادگی لازم جهت جلو گیری از جنگهای آینده نیز نگرقتند، آمادگی هائی که هرگاه در زمانش اتخاذ می شد، تاریخ "ساما" چنین رقت انگیز قلم نمی خورد.

در هر صورت "ساما" که در کل بعد از دوره فتور بین ماه جوزای ۱۳۵۹ الی عقرب همان سال با تدویر دومین پولینوم کمیته مرکزی کنگره اول، تا حدی بر مشکلات تشکیلاتی غلبه نموده بود، این غلبه بر دشواری ها را با تشدید فعالیت های نظامی و با صدای تفنگ در سراسر افغانستان من جمله کابل و کوهدامن اعلام داشت. به خصوص زمانی که ۱۸ جوزای سال ۱۳۶۰ فرا رسید و "ساما" در آن روز که سالروز به خون کشانیدن زنده یاد

"مجید کلکانی" بود نه تنها در شهر کابل ظرف ۳ روز بیش از ۷۰ عملیات نظامی به غرض تصفیۀ مناطق خاصی از وجود جواسیس روس و سربازان روسی نمود، بلکه طی همان ۳ روز قادر شد به علاوه به آتش کشیدن ذخایر نفتی میدان هوایی بگرام که در همان مقطع یکی از ضربات خورد کننده بر دشمن ارزیابی گردید، بزرگراه کابل - سالنگ را نیز مسدود ساخته و در برخی از مناطق که اجازه عبور و مرور به عراده ها داده می شد، در داخل بس ها چریکهای "ساما" به تبلیغ مسلحانه نیز پردازند.

این تحرکات که به هیچ وجه با واقعیت توانائی های "ساما" منطبق نبود و "ساما" هم کمترین آمادگی را برای حفظ آن وضع و حتا حفظ خود نداشت، برای مدتی آن سازمان را در مقام "آماج" حملات چند جانبه دشمن قرار داد. حملاتی که از تشدید کار نفوذی در سازمان آغاز می یافت و با شعله ور ساختن جنگهای داخلی جدید با همان آدم کشان اجاره ئی یعنی باند گلبدین ادامه می یافت.

جنگهای کوهدامن از قره باغ آغاز یافت. هرگاه بخواهیم دقیقتر بنویسیم باید نوشت:

جنگها از محلی آغاز یافت که کادر تازه جذب سازمان یعنی "سردار معروف" در آنجا حاکم بود. این بدان معنا نیست که گویا نیروهای سازمان در آنجا جنگ را آغاز نمودند، بلکه بدان معناست که علیه تحرکات جنگ طلبانه باند گلبدین به عوض آن که با تدبیر درست مقابله صورت گیرد با نوعی نخوت و غرور کاذب که هم می تواند منشای خرده مالکی و خرده بورژوائی داشته باشد و هم می تواند عامل دشمن در پناه آن خود را پنهان دارد، به اصطلاح "مگس اخوان را با توپ" زده، اگر برای تنی چند آگاهانه بود برای بقیه ناآگاهانه در همان دامی افتادند که از طرف روسها برایشان تدارک دیده شده بود.

باند گلبدین در منطقه که از لحاظ کادر و نفرات بومی هیچ گونه توان رویارویی با نیروهای "ساما" را نداشت، در اسرع وقت ممکن به چند کار همزمان دست زد:

- به هر جایی که رسیدند با اسلام نمائی و مظلوم نمائی کوشیدند تا احساسات مردم را علیه "ساما" برانگیخته، ماهیت تجاوزکارانه شان را در پناه پاسخ شدید "ساما" از انظار بیوشانند.

- با رفتن پای اتحاد هفتگانه در پاکستان، آنها زیر نظر مستقیم آی. اس. آی، تمام احزاب پشاور را در منطقه با خود همراه ساخته به شکلی از اشکال رضایت و همکاری نسبی آنها را در سرکوب و حمله بر "ساما" به دست آوردند.

- به اساس سندی که نیروهای "ساما" از داخل یکی از کمیته های حزبی باند گلبدین به دست آورد و در همان زمان به شکل وسیع انتشار یافت، آنها به اجازه و به دستور شخص امیر باند شان یعنی گلبدین با روسها در تماس شده از آنها در سرکوب "ساما" استمداد جستند.

ضمن ارسال سیل اسلحه جدید از پاکستان به منطقه باز هم گوشت دم توپ را از تگاب، نجراب و غوربند وارد جنگ نموده، در مناطقی که توان نظامی آنها کفایت نمی کرد و نیروهای نظامی "ساما" به علاوه دفع تجاوز با جان نثاری بی نظیری موفق می شدند آنها را عقب زده مناطقی از آنها را نیز تصرف نمایند، روی همان پرتوکول قبلی با روسها، از آنها کمک طلبیده به وسیله بمباران، نیروهای "ساما" را از منطقه اخراج می نمودند.

- با به نمایش گذاشتن شدید ترین نوع خشونت و قساوت، در مناطقی که مسلط می شدند نه به زن مردم رحم می نمودند و نه هم به طفل مردم. به علاوه آن که مال و دارائی مناطق مفتوحه را به استناد حکم "دارالحرب" دانستن منطقه به غارت برده بقیه را به آتش می کشیدند، و به علاوه آن که مردان را اعم از جوان و یا پیرمردان بیرحمانه

به قتل می‌رسانیدند، زنان و اطفال ذکور و اناث را نیز به مثابه غنیمت "دارالحرب" بین خود تقسیم نموده به کنیزی و یا بردگی می‌کشاندند.

آنها با این اعمال شان از یک جانب می‌خواستند با تبلیغ سیاست رعب و وحشت به حکم کتاب شان در دل "کافران" هراس افکنده عناصر متزلزل خرده مالک را زیر عنوان دفاع از ناموس به خیانت بکشانند و از جانب دیگر منافع آزمندانۀ طبقاتی شان را برآورده ساخته، پاداشی هم از روس دریافت بدارند.

در چنین جوی است که جنگ روزتاروز بیشتر زبانه کشیده، قریه های مختلف بین "ساما" و باند گلبدین یعنی حزب اسلامی افغانستان، دست به دست می‌گردند.

خوانندگان عزیزی که به دنبال جنگهای خونین بین گلبدین و شریک جنایاتش مسعود در کابل بر آن مناطق گذر کرده اند می‌توانند گوشه ای از آنچه را در دند کوهدامن اتفاق می‌افتاد به خوبی حدس بزنند. روسها هم که خود به وجود آورنده و تمویل کننده چنین وضعی بودند، در بیشتر از ده جای سرک کوهدامن کابل سنگر گرفته، مانع نقل و انتقال خانواده ها به کابل می‌شدند.

به گفته رفیق "آرام" که یک تن از مخالفان رابطه گیری با دولت دست نشانده و روسها بود و به همین اساس در کنفرانس سرتاسری سازمان از وی تقدیر به عمل آمد، "فضاء قسمی تصویر می‌شد که بیش از دو راه در آن دیده نشود: یا آرمانگرایانه تا آخرین قطره خون جنگیدن و به دنبال مرگ محتوم، زنان و اطفال را به اسارت و کنیزی باند گلبدین سپردن و یا هم با روسها و دولت دست نشانده رابطه گرفتن"

ناگفته نماند که همزمان با چنین فضائی که سراسر کوهدامن را به مجمری از آتش میدل نموده بود و در آن اعضای "ساما" و فامیل های شان چون هیزم خشک می‌سوختند، از یکطرف دولت مرکزیت "ساما" را در شهر کابل از طریق شاخک های نفوذی متعددی که سرنخ برخی ها به کشتند و از برخی های دیگر به داکتر صدیق معروف می‌رسید، ضربه زده تقریباً تمام اعضای مرکزیت سازمان و دفتر سیاسی آن را که در داخل کشور بودند منهای دو نفر به زندان افکنده و بعد ها اعدام نمود؛ تئوری "جنگ بین امپریالیزم و فئودالیزم" از طرف همان "سردار" معروف نیز نشخوار گردیده از همه کس می‌خواست:

"از آن جایی که در این جنگ امپریالیزم برای ما حق حیات قایل است و در بدترین صورت آزادیهای ما را محدود می‌سازد، بر فئودالیزم که اخوان به نمایندگی از آن قرار دارد، رجحان دارد زیرا فئودالیزم و اخوان نه تنها برای ما حق آزاد زیستن را قایل نیستند بلکه برای خود ما و خانواده های ما حق حیات نیز قایل نمی‌باشند"

این تئوری که ریشه در تئوری سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ عده ای از فرار طلبان اخگری که جنگ آزادیبخش را رد می‌نمودند، داشت، در فضائی از طرف "سردار" مطرح می‌گردید، که هیچ کسی نبود تا علیه آن از موضع مارکسیستی لنینیستی استدلال نموده، کثافت انقیاد طلبانۀ آن را به همگان بنمایاند.

گذشته از آن همان طوری که قبلاً نیز نوشتم، خاد با تمام توانائی از طریق اجازه دادن به افراد معینی به غرض رفت و آمد به کابل به گوش همه می‌رسانید که یگانه راه نجات همان است که "سردار" می‌گوید یعنی از جنایات فئودالیزم به قفس امپریالیزم پناه جستن. افراد و اعضای "ساما" در کوهدامن که کلا نترین آنها همان "سخی" بود و "پیکار"، "پیکاری" که حتا شبنامه نویس بروی "گنگس" نام گذاشته است، در چنین حالتی که از جانبی دهشت و جنایات باند گلبدین را به مثابه نماینده به حق اخوان در افغانستان شاهد بودند، از طرف دیگر برخی از سلاح های آنها حتا برای یک هفته دیگر مهمات نداشت، و از طرف دیگر می‌دیدند که وقتی با جانفشانی محلی را تصرف می‌نمایند، روسها با بمبارانهای متوالی آنجا را مجدداً از آنها ستانده به اخوان می‌سپارد، و از جانب دیگر به وسیله

عوامل خاد نه تنها بیهودگی مقاومت آنها تذکر داده می شد بلکه از آنها خواسته می شد که از احمد شاه مسعود که به تمام امکانات سرانجام خود را به دامن روسها انداخت آموخته، اگر به خود رحم نمی کنند به زن، فرزند و ناموس خود رحم نمایند، و از سالها هم بود که دیگر چیزی به نام کار ایدئولوژیک سیاسی با آنها صورت نگرفته بود، به همان کاری دست زدند، که از چنان افرادی انتظار می رفت.

یعنی وقتی در جوزای سال ۱۳۵۹ با نشر اعلام مواضع، به افراد سازمان دستور داده شد تا به عوض پافشاری روی مواضع ایدئولوژیک، پرگمیتیزم، فرصت طلبی و سود جوئی را پیشه نمایند، آنها هم همان راه را برگزیدند. هرچند از دید تاریخی محدود ساختن آن روند به این و یا آن فرد از قبیل "سخی"، "پیکار"، "انجنیر زکریا"، "سردار" و یا احمد و محمود نه تنها هیچ گرهی را باز نمی نماید بلکه در نهایت ما را از درک درست و شناخت دیالکتیکی قضایا نیز محروم می سازد، با آنها هم به عنوان مجریان عمل باید از افراد مشخصی نام برد تا حد اقل کسانی که بدان عمل خاینانه دست نزده بودند، دامن شان آلوده نگردد:

تا جایی که این قلم معلومات دارم می توانم بنویسم که در جوشاجوش درگیری ها که جنایات اخوان لحظه به لحظه شدت می یافت، به اثر رهنمائی های "داهیانة سردار" معروف در دو نقطه و آنها هم به صورت مجزا و بی خبر از همدیگر فکر رابطه گیری با دولت به وجود آمد. یکی در کلکان نزد "پیکار" و دیگری در بابه قشقر نزد "انجنیر زکریا".

به ارتباط آن که آیا در شکل گیری فکر رابطه گیری با دولت نزد "پیکار"، زنده یاد "سخی" از اول رول داشته و به اصطلاح طراح آن بوده و یا خیر، به صورت دقیق گفته نمی توانم. چه چنان تفکری هم می تواند زاده فکر شخص "پیکار" باشد که تحت تأثیر تلقینات دیگران بدان رسیده بود و هم می تواند این تلقینات از طرف زنده یاد "سخی" بروی صورت گرفته باشد. در هر صورت تا جایی که کاملاً آشکار است، بیشتر از همه بر "پیکار" روضه خوانی های کاکایش "حاجی ستار" مؤثر بوده است. حاجی ستار که همیشه به کابل رفت و آمد داشت و به مانند تمام ریش سفیدان کوهدامن حین اقامت در کابل از طرف خاد، آگاهانه و یا نا آگاهانه تخلیه اطلاعاتی می شد، وقتی اوضاع را چنان می بیند، گویا به فکر خودش به "پیکار" پیشنهاد می دهد تا با دولت از طریق "کریم بهاء" رئیس خاد پنج که دوست وی است دیده، به عرض مبارزه علیه اخوان و حفظ ناموس مردم منطقه کمک طلب نماید.

من در قسمت های قبلی به مثابه پیش درآمد معرفی "سخی" نوشتم که "پیکار" انسانی بود کودن و نترس. وقتی پیشنهاد حاجی ستار مطرح می گردد، با تأسف در آن جمع هیچ کسی نیست تا به "پیکار" مفهوم کارش را توضیح بدارد بلکه همه بدان فکر می افتند که با در نظر داشت فعالیت های نظامی "پیکار" دولت بروی رحم ننموده، به سرعت وی را زندانی خواهد نمود. با تأسف آنها آنقدر احمق بودند که نمی دانستند حاجی ستار به تنهایی خود نه جرأت و شهامت طرح چنان پیشنهادی را داشت و نه هم می توانست بدون توافق قبلی "کریم بهاء" و دولت به چنان کاری دست زند، در جمعی که جهت رفتن "پیکار" دور هم جمع شده بودند، نه تنها کسی عمق و ماهیت چنان عملی را به بحث نکشید بلکه آگاهانه و یا هم نا آگاهانه بر نقطه ضعف "پیکار" انگشت گذاشته، قسمی گفته شد که گویا او از رفتن به کابل می ترسد و باید هم بترسد.

ما که از اول گفتیم که "پیکار" فردی بود "کودن و نترس" بدون آنکه از عاقبت کارش ترسی به دل راه دهد، چنان عملی را به عنوان یک عملیات بی برگشت پذیرفته، ضمن آن که وصیت شخصی و سیاسی اش را به رفقاء در میان گذاشت، با "حاجی ستار" راهی کابل شد.

"کریم بهاء" و خاد که از مدتها منتظر چنین روزی بودند تا در کنار سایر احزاب و سازمانها، "ساما" را نیز در حلقه ننگین تسلیم طلبی وارد نمایند، ضمن آن که با پیشانی باز از "پیکار" پذیرائی نمودند، وی را نزد "نجیب" برده و بدین سان ننگ تاریخ در حیات "ساما" به وقوع می پیوندد. آنها که در اول فکر می نمودند با یک تن از نخبگان "ساما" در تماس خواهند شد، شناخت "پیکار" وقت زیاد آنها را نگرفت، زیرا به زودی فهمیدند که گذشته از نام و نشان، مرغی را که به چنگ آورده اند به همان دام هم نمی آرد تا چه رسد به بیشتر از آن، در نتیجه ضمن آن که بمباردهای هوایی بالای آنها را قطع نمودند و مقداری هم مهمات و سلاح برای آنها دادند، به صورت مستقیم به وی فهماندند که باید این رابطه با خود سازمان به وجود آید و در سطح کادر های کلکان و کوهدامن باقی نماند. به ارتباط رابطه گیری انجنیر زکریا به خاطری چیزی ننوشتیم که در آن مورد اطلاعی ندارم، فکر می کنم که چیزی در همین حدود بوده است.

این وضع درست زمانی به وقوع می پیوندد که مرکزیت ضربه خورده و نه تنها به اساس جلسه استالف "سردار" هم به عضویت علی البدل کمیته مرکزی ارتقاء یافته است، بلکه زنده یاد "نعیم ازهر" یگانه باقیمانده دفتر سیاسی سازمان نیز در حلقه تنگ محاصره "داکتر صدیق" و بردارش محصور مانده با برخورد به قضایا از منظر آنها به اصطلاح آسمان را به اندازه دهنه چاه می بیند.

از این به بعد سیر حوادث آنقدر سرعت به خود می گیرد که حتا خود مجریان آن نمی توانستند تا یک ماه قبل از واقعه، آن را در تفکر خود مرور نمایند. به عبارت ساده تر حرکتی را که پیکار آغاز نموده بود، به همان گلوله برفی شباهت داشت که از بالای کوه رها می گردد و در نهایت به یک بهمن عظیم و ویرانگر مبدل می گردد، در نتیجه هر لحظه و هر ساعتی که از آن "آغاز" می گذرد به علاوه افراد و کادر های کوهدامن که دیگر با دیدن "مرمی های سوزک" راز بقاء را در همسویی با حاجی ستار یافته و هریک به نوبه خود در چنان دامی گام می گذارند، بلکه در جلسه ای که به منظور جلو گیری از چنین روندی در خیر خانه دایر می گردد، مرکزیت به اکثریت ۸ مقابل یک رأی بر آن عمل به مثابه یک حرکت تکتیکی صحه گذاشته "سردار" را وظیفه می دهند تا آن رابطه گیری را تنظیم نموده نگذارد، در امر رابطه گیری پراگندگی به وجود بیاید.

در این جلسه که زنده یاد ازهر، زنده یاد سخی، رفیق آرام، سردار و شاکر شرکت نموده بودند، شاکر صلاحیت رأی رفقای غایب را نیز با خود داشت. در واقع وی با دادن ۴ رأی به شمول سردار به تنهایی می توانستند سرنوشت آن روند را تعیین نمایند. جالب ترین بخش این داستان آن است که مدعیان دروغین مبارزه علیه تسلیم طلبی یعنی حسین خاین و باندش، وقتی به "ساما" خیانت ورزیدند و خیانت شان را زیر نام مبارزه علیه تسلیم طلبی به خورد احمقان سیاسی دادند، با همان دو نفر یعنی سردار و شاکر متحد شده بحث وحدت طلبانه را پیش بردند.

قبل از آن که بحث ما را به ارتباط این قضیه ادامه دهیم و ببینیم، که عکس العمل آحاد سازمان چه در داخل و چه هم در خارج در قبال این قضیه چه بود بیجا نخواهد از جوهره ها و صادقها پرسشی به عمل بیآورم:

آقای جوهره!

تو که امروز بعد از سپری شدن حدود سه دهه از آن تاریخ به خود حق می دهی که بدون اطلاع از قضایا و بدون آن که بخواهی بدانی که نقش این قلم در مبارزه علیه آن روند چگونه بوده و به چه سان بیهراس از مرگ علیه آن روند خایانه به مبارزه ام ادامه داده ام، به دشنام دهی علیه من آغاز نمائی، آیا حاضری بگویی که اگر جنابعالی در همچو موقعیتی قرار می گرفتی چه عکس العملی از شما تبارز می یافت؟

شما که می خواهید با انتقاد از ادبیات این قلم گویا خود را صاحب شرافت مبارزاتی معرفی نموده از دیگران متوقع هستید تا با شما به زبان و ادبیات سیاسی بحث نمایند، آیا حاضرید برای یک لحظه هم اگر شده شرافت از در و همسایه قرض نموده با همان شرافت بگوئید، که وقتی شما در زندان از صدای چوب و شکنجه ای که احتمالاً در مورد شخص خودتان به کار برده می شد و نه پای اسارت همسران تان در میان بود و نه هم به کنیزی و اسارت بردن زنان و دختران فامیل تان، چنان به ناله و فغان برآمدید که کتابی با قطر و ضخامت کتاب "توانا" را در ۵۰۰ صفحه نگاشته در آن بر پدر هرچه به اصطلاح شما "مائویست" بود لعن و نفرین فرستادید و نتوانستید تنها کبودی چند چوب و یا چند ناخن کشیده شده و یا شکنجه دیگری را تحمل دارید، آیا همان شرافت قرضی به شما این اجازه را می دهد که اکنون بیائید به تمام "ساما" به خصوص به آنهایی که جهت مبارزه علیه آن روند خابنه تا پای جان پیش رفتند، بهتان بسته دشنام سیاسی ردیف نمائید؟

آیا همان شرافت قرضی به شما حکم نمی نماید که قبل از پرداختن به این که "سخی" چه کرد و یا "پیکار" چه کاری انجام داد، یک بار به خود مراجعه نموده برای مردم افغانستان بنویسید که شما و سایر رفقای مرکزیت تان، بعد از تحمل چند چوب بدن ننگ دست یازدید؟ دیدن چند کشته و سینه بریدن چند دختر جوان باشد سرچایش.

می بینید که من نوعی به خاطری با افرادی از قماش خودت بحث سیاسی نمی نمایم و با زبان و ادبیات سیاسی صحبت نمی دارم که شما را فاقد شرافت لازم برای چنان بحثی می پندارم. هرگاه شما هم به مانند زنده یاد "سخی" با تمام آن اشتباهات زانو می زدید و می گفتید که **گردن من و ریسمان مردم**، و با ایثار خونتان جهت تصحیح اشتباهات تان می کوشیدید، امروز شایستگی آن را می داشتید تا با شما هم به زبان سیاسی بحث صورت بگیرد..

و اما حسین خاین و صادق دنی، شما که توان چند شب سرهم پیاده کچالو خوردن را نداشتید و به خاطر رسیدن به جاه و جلال یکی به صورت مستقیم به علاوه اختلاس تمام دارائی های سازمان، نه تنها در آن زمان در خدمت آی. اس. آی در آمد بلکه اکنون هم بنا بر شهادت یار غارش همان صادق، "ارباب حسینی" گردیده که در پناه انجونیوم با قارون همسری می نماید و آن دیگری که امروز از هر پاچه چهار بار باد به اصطلاح "مائویزم" بیرون می دهد، به خاطر یک شکم نان چربتر به "نسیم جواد" و "کمیتة اتریش" و روابط آنجانی اش با آی. اس. آی و در نتیجه سی. آی. ای، که در مائوتسه دون زدائی شهره خاص و عام بود و همه آنها اعم از اعضای اتحادیه محصلان و روابط سازمان اخگر این را افتخار شان می دانستند که با "پوپولیسیت" های طرفدار مائو سروکار ندارند، سرتسلیم فرود آورده و به گفته همان حسین خاین **دلک نسیم جواد** گردید، آیا از همان شرافت قرضی به علاوه مقداری شهادت اگر اندکی نزد شان آورده شود، می توانند بگویند که در قبال آن همه فشار چه می کردند؟

فراموش نکنید که من از هردو نفرتان شناخت کافی دارم. اگر از شهادت و شجاعت حسین خاین به دشمن سپردن رفیق نیمه جان سامائی زنده یاد "نصرالله" شهادت می دهد، راجع به شهادت صادق داستانهای زیادی وجود دارد که در زمانش به نقل آن خواهم پرداخت. کسی که از یک فیر هوائی رفقای سازمان رهائی که بر حسب تفریح صورت گرفته بود، زمین را "خاک پلک" می کرد، کسی که با شنیدن آوازه آمدن و حمله دولت فرار را بر قرار ترجیح داده حتا بدون هراس از این که جبون و ترسو شناخته شود، مهمانان را گذاشته خودش فرار نمود و کسی که در هنگام آمدن از جاغوری، به خاطر آن که در داخل جیب اندکی جای تنگ بود، گریه می کرد و حتا با همسر یک رفیق شهید که اینک سنگ وفادارای از آنها را به سینه می زند به پرخاش پرداخت، آیا این حق را دارد که به ارتباط آنچه "پیکار و سخی" انجام داده قضاوت نماید و یا آگاهانه بر این قلم که فقط جهت مبارزه علیه آن روند به گفته زنده یاد رهبر "به طرف سرنوشت نامعلوم" در جمع دیگران فرستاده شده بودم، هتاکانه و ردیالانه اتهام ببندد.

این تذکر نباید بدان معنا تعبیر گردد که گویا من می خواهم از "سخی و پیکار" به دفاع برخاسته، قبح عمل آنها را بزدایم چه گذشته از آن که در همان زمان در مقابل تمام اگر و مگر های آنها گفتم: "مجبوریت مشروعیت نمی بخشد" و این گفته را تمام آنهایی که امروز در "ساما" بودند من جمله حسین خاین نیز بار ها شنیده است و در نتیجه روی موضع خود ایستادگی نموده، علیه آنها مبارزه نمودم، امروز که دیگر "سخی" نیست، مگر "پیکار" در پخش و تکثیرشبنامه و حمایت از شبنامه نویس با تو همدست و همکار است و در عمل می خواهد انتقام آن روز ها را از من بستاند، با آنها این شرافت را دارم تا بنویسم:

سگ "پیکار و سخی" بر شما انسانهای فاقد شرافت شرف داشته، شما زمانی حق دارید راجع به کارکرد آنها به قضاوت بنشینید که عملکرد خودتان را نیز به میدان بیندازید.

ادامه دارد